



کانون نازنستان ناچا

تخلص وثره نامه

گرواميداشت پيشكسوت جانباز
شادروان امير سر تيب دوم عبدالحسين اخياني
بهمن ۹۶





حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای مدظله العالی:
آنچه مهمتر از مسئله معیشت است قدرشناسی و
ارزش گذاری است

■ دیباچه / ۴

■ ۵۴ سال خدمت صادقانه و شبانه‌روزی / ۶

■ خاطرات / ۸

■ گفت و گو با امیر سرتیپ دوم بازنشسته علی اسلامی / ۱۵

■ گفت و گو با امیر سرتیپ دوم بازنشسته محمد تاجدینی / ۱۶

■ گفت و گو با امیر سرتیپ دوم بازنشسته محبوب تیموری / ۱۷

■ گفت و گو با جناب سرهنگ بازنشسته نوید اخیانی / ۱۸



تحسّل ویرانه‌نامه

گرامیداشت پیشکسوت جانباز
شادروان امیر سرتیپ دوم عبدالحسین اخیانی
بهمن ۹۶

صاحب امتیاز: کانون بازنشستگان ناجا

مدیر مسئول: مصطفی مکاوی پور

سر دبیر: محمد اسماعیل علیا

تحریریه: محمدعلی رایگانی

طراحی و صفحه آرایی: محمدرضا محسنی شاد

ویراستار: مرضیه قهرمانی نژاد

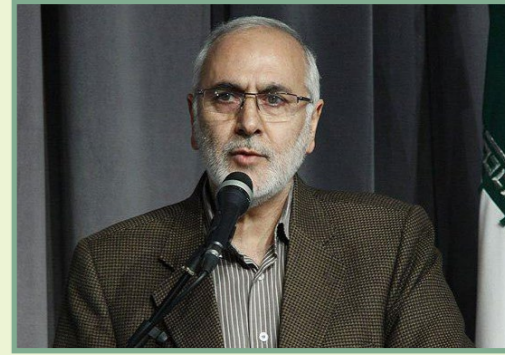
عکس: محمدحسن زلفی گل، محمد پولادی

حروفچینی: شکوفه مولایی



کانون بازنشستگان ناجا
روابط عمومی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



حضرت امام سجاد علیه السلام:
بار خدایا درود فرست بر محمد و خاندانش و
مرزهای مسلمانان را به پیروزمندی خویش استوار گردان و
مرزبانان را به نیروی خود یاری ده و
عطایای آنان را از خزانه فضل خویش بشمار کن.

رئیس کانون بازنشستگان ناجا: مرحوم اخیانی در حوزه مرزبانی توانست خدمات ماندگاری از خود بجای بگذارد

شادروان امیر سرتیپ دوم عبدالحسین اخیانی یکی از خدمتگزاران نظام مقدس اسلامی در نیروی انتظامی بود که در حوزه‌های مختلف مأموریتی ژاندارمری، منشاء خدمت و اثر بود و پس از پایان دوران خدمت در ژاندارمری و نیل به افتخار بازنشستگی با توجه به تجارب ارزشمندش با دعوت وزیر محترم کشور در آن وزارتخانه به فعالیت ادامه داد و سال‌های طولانی از عمر خود را در ژاندارمری و وزارت کشور برای خدمت به مردم و کشور سپری کرد. همکاران و همسنگران نام نیک او را در یاد و خاطره دارند و آنچه از همه بیشتر مورد تأیید و اشاره قرار گرفته و می‌گیرد همانا دیانت، درستکاری، جدیت و تلاش مجاهدانه اوست. پاکدستی برآمده از دیانت و روح قناعت وی و تلاش بی‌وقفه او در خدمتگزاری موجب شده بود تا در میان همکاران ممتاز شود. اخیانی به شهادت همکارانش در ایفای وظیفه و مسئولیت خویش نهایت همت را به کار می‌بست و در طول دوران مسئولیت مرزبانی برای نیل به این هدف، سراسر مرز ایران را بازدید و شناخت دقیق و کاملی نسبت به آن حاصل کرده بود لذا در حوزه مرزبانی توانست خدمات ماندگاری از خود بجای بگذارد. ایشان در سال‌های اولیه جنگ و دفاع مقدس ملت ایران در غرب و شمال غرب حضوری خالصانه

داشت و از هیچ کوششی در مبارزه با ضدانقلاب و گروهک‌های تروریستی آن زمان فروگذار نکرد تا آنکه به تهران انتقال یافت و ریاست ستاد ژاندارمری را برعهده گرفت. ایشان یکی از اعضای حاضر در جلسه هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ شورای امنیت ملی در دفتر نخست وزیری بود که توسط منافقین منفجر و منجر به شهادت عزیزانی چون رجائی، باهنر و سرتیپ وحید دستگردی گردید که در این حادثه امیر اخیانی نیز مجروح و دچار سوختگی‌های شدید شد. امیر اخیانی با وجود آسیب دیدگی ناشی از انفجار دفتر ریاست جمهوری، بلافاصله پس از بهبودی نسبی، کار و فعالیت خود را در ژاندارمری و وزارت کشور ادامه داد و پس از بازنشستگی و ۵۴ سال فعالیت مستمر؛ دست از تلاش برنداشت و با کانون بازنشستگان نیز همراهی و همکاری کرد و در کمیته راهبری تدوین نقش ژاندارمری



در عرصه دفاع مقدس و نظم و امنیت، حضوری فعال داشت تا اینکه پس از سال‌ها خدمات مفید و مؤثر، به لقاء الهی شتافت. اینک در آستانه اولین سالگرد درگذشت این پیشکسوت خدمتگزار و صادق، ضمن آرزوی رحمت واسعه برای آن مرحوم و سلامتی و تندرستی برای همسر محترم و فرزندان گرامیشان، با تقدیم این ویژه‌نامه به محضر پیشکسوتان ارجمند یاد و خاطره ایشان را گرامی داشته و از خداوند متعال آنچنانکه امام سجاد علیه‌السلام در حق مرزبانان دعا فرمودند مسئلت می‌کنیم؛ تا از فضل بیشمارش ایشان را بهره‌مند فرماید. والسلام علیکم و رحمه...

رئیس کانون بازنشستگان ناجا و
مدیر مسئول ماهنامه آئینه
مصطفی مکاوی پور



سان دینن امیر سرتیپ دوم اخیانی از نیروهای تحت امر

۵۴ سال خدمت صادقانه و شبانه روزی

امیر عبدالحسین اخیانی فرزند محمدکاظم در سال ۱۳۰۷ در شهرستان شاهرود متولد شد. وی پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در شاهرود به تهران آمد و با اخذ مدرک دیپلم طبیعی در سال ۱۳۳۱ وارد دانشکده افسری ارتش شد. ایشان در مصاحبه‌ای در خصوص علت حضورش در کسوت نظامی گفته است: «در جنگ جهانی دوم قوای اشغال‌گر روسیه از مسیر

شهرستان آزادشهر فعلی به سمت شاهرود پیش‌روی کردند. ما که در آن زمان نوجوان بودیم برای تماشای ستون نیروهای روسی در کنار خیابان ایستاده بودیم و رئیس شهربانی شاهرود با تعدادی از پرسنل خود، جلو شهربانی نظاره‌گر حرکات قوای روس بودند که من یک مرتبه دیدم یک افسر روس از نفربر پیاده شد و به گوش رئیس شهربانی سیلی زد. این حرکت اشغال‌گران و متجاوزین به مملکتمان در روحیه من اثر منفی گذاشت

و در آن سن و سال با خدای خودم عهد کردم زمانی که بزرگ شدم افسر شوم تا شاید بتوانم جلوی متجاوزین به کشورم را بگیرم.

امیر اخیانی در سال ۱۳۳۴ مدرک لیسانس علوم نظامی خود را دریافت کرد و پس از طی ۴ ماه دوره مقدماتی، رسته پیاده در تاریخ ۵ آبان ماه ۱۳۳۴ با درجه ستواندومی به عنوان فرمانده گروهان آموزشی پیاده در تیپ سوم رضاپور، گردان مرزن‌آباد خدمت خود را آغاز کرد.

وی در سال ۱۳۳۷ فرمانده گروهان سوم تیپ یکم پیاده شد و تا سال ۱۳۴۲ که ارتش، مرزها را به ژاندارمری تحویل داد در سمت‌های فرماندهی گروهان و مرزبان درجه ۲ (غلامان، حصارچه) بجنورد، لشکر خراسان، فرماندهی گروهان و مرزبان درجه ۲ (داشلی برون) گنبد، لشکر گرگان، فرماندهی گروهان و مرزبان درجه ۲ (بندر ترکمن) لشکر گرگان خدمت کرد.

ایشان با ابلاغ قانون انتزاع مرزبانی از ارتش به ژاندارمری کل کشور از تاریخ ۱۳۴۲/۰۷/۰۱ به ژاندارمری منتقل شد و خدمت را در ژاندارمری ادامه داد.

فرماندهی گروهان و مرزبان درجه ۲ (داشلی برون، بندر ترکمن)؛ رئیس رکن یکم و با حفظ سمت، معاون هنگ ژاندارمری گرگان، ریاست رکن سوم ناحیه آذربایجان شرقی و با حفظ سمت سرپرستی رکن دوم از جمله مشاغل وی تا اواخر نیمه اول سال ۵۰ بود و در طول این ایام، دوره عالی را طی کرد.

و از آن پس به ترتیب فرماندهی گردان غیر مستقل و مرزبانی درجه یک جلفا با حفظ سمت، نماینده ایران در تأسیسات ارس به منظور انجام امور انتظامی در احداث دو سد مشترک (قزل قشلاق، میل مغان در آذربایجان شرقی و غربی)، مرزبانی هنگ ژاندارمری اردبیل را به



عهده گرفت و در اوایل سال ۵۸ دوره فرماندهی و ستاد را با موفقیت به پایان رساند.

مشاغل وی چون فرماندهی ناحیه ژاندارمری کرمانشاه و ایلام با حفظ سمت، پشتیبانی تدارکاتی ناحیه ژاندارمری کردستان (۱۳۵۸/۰۴/۰۸ تا ۱۳۵۹/۰۵/۰۲) ریاست ستاد ژاندارمری کل کشور (۱۳۵۹/۰۵/۰۵ تا ۱۳۶۰/۱۲/۰۵) و مدتی با حفظ سمت سرپرست ژاندارمری، فرماندهی ناحیه یک مرکز (شامل ۴ استان تهران، زنجان، سمنان و اراک، از ۱۳۶۰/۱۲/۰۶ تا ۱۳۶۲/۰۲/۲۱) و ریاست مرزبانی کل کشور (از ۱۳۶۲/۱۲/۲۲ تا ۱۳۶۳/۰۹/۲۷)، سیر دوران خدمتی ایشان پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی است.

امیر اخیانی در سال ۱۳۶۳ به افتخار بازنشستگی نائل آمد اما با دعوت حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری وزیر وقت کشور، به وزارت کشور مأمور شد و تا سال ۱۳۸۵ ادامه خدمت داد و در سومین ماه همین سال پس از ۵۴ سال خدمت صادقانه و شبانه روزی به افتخار بازنشستگی نائل آمد.

این پیشکسوت عزیز در بهمن ماه سال ۱۳۹۵ پس از طی یک دوره بیماری به دیار حق شتافت.

روحش شاد و یادش گرامی



خاطراتی از شادروان امیر سرتیپ جانباز عبدالحسین اخیانی

در این قسمت، خاطراتی از تلاش‌های امیر سرتیپ مرحوم عبدالحسین اخیانی را که توسط کمیته راهبری تدوین نقش ژاندارمری در عرصه دفاع مقدس و نظم و امنیت و به کوشش امیر سرتیپ دوم محمد صانعی، طی گفت و گوهای حضوری در سال‌های گذشته ثبت شده، مرور می‌کنیم.

ملاقات با امام خمینی(ره)

مسئولین جنگ و جبهه به عرض امام (ره) رسانده بودند که سیستم پدافند هوایی مستقر در یکی از مناطق تهران در این محل کارایی ندارد و اگر اجازه بدهید آن را به منطقه‌ای از خوزستان منتقل نمایم زیرا بالگردهای عراقی می‌آیند و به راحتی تأسیسات آنجا را هدف قرار می‌دهند. لذا ضرورت دارد این سیستم پدافندی را به آنجا منتقل کنیم. این جابجایی انجام شد ولی در آن منطقه کارایی لازم را نداشت. حضرت امام خمینی در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۳ تمام مسئولین از جمله شهید

فکوری، فلاحی، مرحوم ظهیرنژاد و سردار محسن رضائی و... را احضار کرده بودند و توضیح خواستند که هرکدام از حضار در جلسه، توضیحاتی دادند. نوبت به من رسید. من گفتم: فرزند اصلح آن است که آنچه را پدرش می‌خواهد انجام دهد. من قول می‌دهم علیرغم کمبودهای شدید و فراوانی که در سازمان ژاندارمری داریم هیچ قصور و کوتاهی نکنیم و تا پای جان ایستادگی نمائیم و با هواپیمای سسنا دیدبانی هوایی تهران را به عهده می‌گیریم. شهید فلاحی و فکوری گفتند: این مسائل در جبهه‌ها طبیعی است و پیش می‌آید و دور از انتظار

نیست ولی حضرت امام خمینی (ره) از حرف من خوشش آمد و فرمودند: ملت از من نمی‌پذیرند هر که نمی‌تواند بگذارد و برود. در آخر حضرت امام خمینی (ره) موقع خداحافظی دست مرا در دستش گرفت و فرمودند: من از شما راضی هستم، من از ژاندارمری راضی هستم، شما بمانید و به مملکت خدمت بکنید. خداوند حافظ و نگهدار شما باشد.

انفجار دفتر نخست وزیری(سال ۱۳۶۰)

جلسات شورای امنیت ملی روزهای سه‌شنبه در دفتر آقای نخست‌وزیر تشکیل می‌شد و آقای شهید رجائی دستور داده بود هر کس سر ساعت حاضر نشد دیگر وارد جلسه نشود زیرا درها بسته می‌شود. تیمسار ظهیرنژاد سرپرست ژاندارمری به من اختیار تام داده بودند و کلیه کارهای ژاندارمری توسط من انجام می‌شد. در آن روز من حدود نیم ساعت زودتر یعنی ساعت ۱۴/۳۰ روز ۸ شهریور ۱۳۶۰ برای شرکت در جلسه شورای امنیت ملی به محل نخست وزیری در خیابان پاستور رفتم، همیشه ساعت ۱۴/۴۵ در سالن باز می‌شد ولی در آن روز تا ساعت ۱۴/۵۵ در باز نشد. به مأمور آنجا گفتیم که علت چیست؟ گفت: دبیر شورا(کشمیری) پس از نظارت صبحگاهی در را قفل کرد و رفت و نیم ساعت قبل آمد اتاق را مرتب کرد و گفت کسی در را باز نکند، خودم می‌آیم باز میکنم. نهایتاً ساعت ۱۴/۵۸ بود که کشمیری دبیر شورا آمد و در را باز کرد. همه اعضا سریعاً در جای خود قرار گرفتند، ساعت ۱۵ جنابان محمدعلی رجایی رئیس جمهوری و حجت الاسلام دکتر باهنر نخست وزیر به محل جلسه وارد شدند. کشمیری پس از اینکه سیستم‌های صوتی و تصویری را روشن کرد و یک چای هم برای آقای شهید رجائی و شهید باهنر ریخت، از سالن خارج شد.

رئیس جمهوری مثل همیشه سوره‌العصر را تلاوت نموده

و از جناب باهنر خواستند که جلسه را اداره کنند و ایشان تقاضا کردند که این جلسه را جنابعالی هدایت فرمایید و جلسات بعدی را من اداره خواهم کرد. طبق روش جاری ابتدا سرهنگ وحید دستجردی ریاست شهربانی کل کشور گزارش می‌داد که توضیحات خود را در خصوص نحوه شهادت ستوانیکم همتی از کرمانشاه ارائه کرد. بعد از رئیس شهربانی نوبت فرمانده ژاندارمری بود که گزارش مفصل و جامع تر حادثه را ارائه کند لذا من (عبدالحسین اخیانی به عنوان نماینده ایشان) پشت میکروفن قرار گرفتم و در این هنگام کشمیری از سالن خارج شد و به محض اینکه من بنام خدا را ادا کردم و گفتم: ستوان همتی؛ ناگهان از دستگاه ضبط صوت صدایی بلند شد و در یک لحظه، آتش فضای سالن را فرا گرفت، بنده و جناب سرهنگ دستجردی که به فاصله یک صندلی با دکتر باهنر قرار داشتیم از روی صندلی به کف سالن پرتاب شدیم و بعد از آنکه به خود آمدم دست همدیگر را گرفته و از سالن جلسه خارج شدیم، در پاگرد اول ساختمان و سالن جلسه بودیم که انفجار دوم صورت گرفت و فضای ساختمان را دگرگون ساخت، فلذا اولین انفجار، آتش سوزی و دود و آتش بود و انفجار دوم تخریب ساختمان را به همراه داشت و در اینجا بود که دست رئیس شهربانی از دست من خارج و هر کدام مجدداً به گوشه ای پرتاب شدیم.

من در حالی که آتش تمام لباسم را فرا گرفته بود از پله‌ها پایین آمدم و شخص قوی هیكلی مرا به دوش کشید و به بیمارستان مقابل (که قبل از انقلاب به بیمارستان دربار معروف بود) انتقال داد، در بیمارستان جا نبود بنابراین مرا روی زیلو در کف سالن قرار دادند و پرستار بعد از ریختن آب و خاموش کردن آتش، لباسهایم را با قیچی از هم جدا کرد، من بیهوش شدم و در حالی که سرم به دستم وصل بود یکی از کارمندان

هنگام عبور از محل پایش به شلنگ سرُم خورد و من از شوک حاصله از آن به هوش آمدم، بالای سر خود، سرباز راننده را دیدم گفت: که چه کار کنم؟ به او گفتم: به رئیس بهداری ژاجا (تیمسار شیبانی) تلفن کن و بگو مرا از اینجا نجات بدهد، پس از دو ساعت با آمبولانس ژاندارمری مرا به بیمارستان ژاندارمری سابق (ولیعصر(عج) فعلی) بالاتر از میدان ونک منتقل نمودند و پزشکان که آماده و حاضر بودند شروع به کار کردند و با مراقبت‌های ویژه ظرف یک هفته ورم صورتم و دستهایم خوابید، یک روز هم در داخل وان محتوی داروهای ویژه به حالت اغماء افتادم که با سرعت عمل پرستار نجات یافتم ولی دست راست و گوش من مدت‌ها باند پیچی بود.

رجایی و باهنر در همان لحظه بروز آتش سوزی در آتش سوختند و شهید دستجردی پس از سه روز به علت شدت جراحات وارده شهید شد.

سایر اعضای شرکت کننده در جلسه جانشین رئیس ستادکل ارتش ج.ا.ا، فرمانده نراجا، آقای کلاهدوز از سپاه پاسداران، رئیس اداره دوم ستادکل و... بودند.

از دیگر مجروحان حادثه سرتیپی بود که از ستادکل ارتش آمده و به‌علت شدت جراحات وارده و مصدومیت و اینکه نتوانستند وی را در ایران مداوا کنند او را به خارج از کشور فرستادند که بعد از حدود یک سال ایشان هم به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

حضور شهید صیاد شیرازی در بیمارستان ژاندارمری

در تاریخ ۶۰/۶/۱۱ معاون بیمارستان نزد من آمد و گفت: سرهنگ صیاد شیرازی آمده و می‌خواهد با شما ملاقات کند، خانم گفت: ایشان ملاقات ممنوع است، معاون بیمارستان گفت فرمانده نیروی زمینی ارتش می‌خواهد ایشان را ملاقات

نمایم، به هر ترتیب شهید صیاد آمدند و گفتند: اولاً قصد عیادت شما بوده و در ضمن واحد ما در سقز در محاصره است و به کمک شما نیاز داریم، سرهنگ تیمورتاش رئیس رکن سوم ژاندارمری را خواستم و گفتم: چه در چنته دارید؟ گفتند: ما ۴۵ گروهان احتیاط (گروهان رزمی) داریم ولی نیاز



به یک فرصت داریم تا به تدریج اعزام نمائیم اما برای رعایت فوریت امر می‌توانیم فعلاً گروهان‌های نواحی دور و برمان را تا فردا صبح به منطقه اعزام کنیم که مرحوم شهید صیاد تعجب کردند و خیلی خوشحال شدند و این همکاری به بهترین شکل صورت پذیرفت.

عملیات ژاندارمری در نجات شهر پاوه

در اوایل انقلاب اسلامی ایران، حزب دموکرات، پادگان مهاباد را تصرف و اسلحه و مهمات آنجا را مصادره کرده بودند، لذا در تاریخ ۱۳۵۸/۰۴/۲۶ دموکرات‌ها در قوری قلعه تجمع کرده بودند و خواسته‌های خود را به آقای استاندار و مسئولین استان مطرح کردند و یکی از خواسته‌های آنان تعویض تمام مسئولین شهر پاوه به غیر از سروان... فرمانده ژاندارمری بود. لازم به توضیح است، این تجمع در ظاهر

مطرح کردن خواسته‌ها ولی در باطن نمایش قدرت بود زیرا در تاریخ ۱۳۵۸/۰۴/۰۳ شهربانی پاوه سقوط کرد و اسلحه و مهمات باقی مانده به ژاندارمری پاوه که خارج از شهر مستقر بود انتقال داده شده بود.

در بررسی که انجام دادم، متوجه شدم توطئه‌ای در کار است و سروان... ریگی در کفش دارد، لذا سریعاً با تیمسار دانشور فرمانده محترم ژاجا تماس گرفتم و درخواست نمودم که ایشان را تلگرافی به تهران احضار نمایند، پس از وصول امریه فرمانده محترم ژاجا، بلافاصله او را به تهران اعزام نمودم و به یکی از افسران پاسگاه پاوه ابلاغ نمودم که شما سرپرست و مسئول گروهان ژاندارمری پاوه می‌باشید. بعداً فهمیدم ایشان از ستاد ژاجا فرار کرده و به ضدانقلابیون پیوسته است.

همانگونه که قبلاً عرض کردم حرکات ناجوانمردانه و مزدورانه گروهک‌های ضد انقلاب در پاوه و اطراف آن وجود داشت. در تاریخ ۱۳۵۸/۰۵/۱۰ اطلاع پیدا کردم که تعدادی از حزب منحل دموکرات تصمیم گرفته‌اند از کامیاران به سمت روانسر حرکت کنند به قصد کمک به نیروهای ضد انقلاب که تحرکاتی در پاوه داشته و با یاری اربابشان (آمریکا، انگلیس و فرانسه) برنامه‌ریزی نموده بودند، پاوه را تصرف و آنجا را مرکز حکومت خود اعلام نمایند و با این اقدام ارتباط بین پاوه و کرمانشاه را قطع کنند.

چون نیروی کافی نداشتم از داوطلبان ایل جوانرود درخواست کمک نمودم و از آنان خواستم که گردنه قشلاق را ببندند تا مانع رسیدن ضدانقلابیون به روانسر و پاوه شوند و ایل مذکور تا پایان عملیات پاوه در این محل ماندند و این مأموریت را به شایستگی انجام دادند.

در تاریخ ۱۳۵۸/۰۵/۲۳ مطلع شدم که تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی ارتش (ج.ا.ا) به کرمانشاه تشریف آورده اند لذا برای دیدن ایشان به لشکر رفتم و در آنجا با دکتر چمران و

فرمانده محترم سپاه جناب ابوشریف آشنا شدم. من متوجه شدم که تیمسار فلاحی ناراحت است علت را از ایشان پرسیدم، جواب دادند: از فرمانده لشکر درخواست تحویل ده هزار فشنگ نموده‌ام متأسفانه تعلل می‌کند و از این تأخیر ناراحت هستم.

عرض کردم اجازه می‌فرمائید من فشنگ‌ها را آماده و تحویل دهم، فرمودند: مگر شما می‌توانید بدون اجازه مرکز چنین کاری را انجام دهید. پاسخ دادم بله من فرمانده ژاندارمری استان هستم، ایشان با خوشحالی موافقت کردند. دکتر چمران نیز فرمودند: آیا امکان تحویل ۲۰ خمپاره ۶۰مم هم وجود دارد؟ عرض کردم بله در خدمت هستیم. لذا به وسیله تلفن دستور آماده کردن مهمات قید شده در بالا را دادم و آن بزرگواران پس از بررسی وضعیت پاوه و دریافت مهمات در ساعت ۱۳:۰۰ به سمت پاوه حرکت کردند.

من دستورات لازم را به سرپرست ژاندارمری پاوه ستوان محمدحسن معادی‌خواه و فرمانده پاسگاه مرکزی ستوان حسن یوسفی صادر نمودم و تأکید کردم با تمام امکانات در خدمت این بزرگواران باشند.

بشتیبانی از شهید چمران

در ساعت ۲۳:۰۰ روز ۱۳۵۸/۰۵/۲۴ شهر پاوه به وسیله مهاجمین ضد انقلاب محاصره می‌شود و با هدایت دکتر چمران پرسنل پاسگاه و گروهان ژاندارمری و نیروهای سپاه و مردمی تبادل آتش برقرار می‌گردد و مقاومت صورت می‌پذیرد تا اینکه مهمات رو به اتمام می‌رود و جناب دکتر چمران با بی‌سیم (انگریک ناین) با من تماس گرفت و مجدداً درخواست مهمات کردند. به عرضشان رساندم که ضمن صرفه جوئی و صبر و تأمل اطمینان داشته باشید که خواسته جناب‌عالی را انجام خواهیم داد.

دکتر چمران فرمودند: اگر تأخیر کنید و مهمات بدست ما نرسد، من هشت نارنجک دستی دارم؛ آنها را به خودم می‌بندم و به داخل ضدانقلاب خواهم رفت و با کشیدن ضامن و انفجار آنها ضدانقلابیون را به درک واصل می‌نمایم.

در تاریخ ۱۳۵۸/۰۵/۲۵ دستور آماده کردن پنج جعبه مهمات را دادم و دو نفر داوطلب خواستم که آنها را ببرند. دو نفر درجه‌دار داوطلب شدن و گفتند نیم ساعت به ما اجازه بدهید تا برویم با خانواده خداحافظی کنیم و برگردیم. اجازه داده شد، خیلی‌ها گفتند آنان دیگر بر نمی‌گردند ولی یک مرتبه دیدم کفن پوشیده آمدند. لذا مهمات را به داخل بالگرد ژاندارمری گذاشتیم و به خلبان (ستوان هاشمی) گفتم مراقب گردنه شمشیر نرسیده به پناه باشند و تأکید کردم اگر حلقه محاصره را تنگ دیدید و امکان فرود نبود مهمات را به سمت سنگرهای کارخانه برق پرتاب نمائید و اگر وضعیت مناسب بود فرود کنید. سپس پرواز انجام شد و خلبان در یک فرصت مناسب در نزدیکی هلال احمر پناه فرود می‌کند مهمات تخلیه و با کمک آن دو نفر درجه‌دار، خبرنگار روزنامه (ج.ا.ا) را که مجروح شده بود سوار می‌کنند و سریعاً به سمت کرمانشاه پرواز می‌نمایند. خلبان، این اقدام شجاعانه و خدایسندانه را با بی‌سیم به من اطلاع داد. خدا را شکر کردم که این مأموریت هم با موفقیت انجام شد.

صدور فرمان تاریخی حضرت امام(ره) و آزادسازی پناه

دکتر چمران با بی‌سیم پاسگاه و رله نوسود با مرکز تماس و چگونگی و آخرین وضعیت را به وزارت کشور و دیگر مبادی ذیربط اعلام می‌فرمایند و حضرت امام آن فرمان تاریخی و قاطع خطاب به مسئولین نیروهای مسلح ارتش و سپاه و ژاندارمری را برای شکستن حصر پناه و سرکوب ضدانقلاب

صادر فرمودند.

بعد از صدور فرمان حضرت امام برای آزادسازی پناه، یک واحد از ارتش و نیروهای مردمی به طرف پناه حرکت کردند و همچنین هوایماهای نهجا و بالگردهای هوانیروز وارد عمل شدند و شهید چمران در پاسگاه، اطاق جنگ و عملیات تشکیل دادند و هدایت عملیات هوایی و زمینی را عهده‌دار گردیدند. در واقع باقی مانده برادران سپاه با شهید چمران وارد پاسگاه می‌شوند و برابر اعلام تلفنی جناب سرهنگ بازنشسته حسن یوسفی، شهید چمران از روی نقشه در بالای بام پاسگاه به هوایماها و بالگردها گرا می‌داد و مواضع ضد انقلابیون درهم کوبیده می‌شد. و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۸/۰۵/۲۵ با هدایت دکتر چمران و پرسنل ژاندارمری و برادران سپاه و مردم و حضور هلی‌کوپترهای هوانیروز، ضد انقلابیون به سمت نودشه عقب‌نشینی کردند.

وقتی آنان به نودشه عقب‌نشینی کردند تعدادی از مسیر شوشمی به عراق رفتند و تعدادی هم به سمت اورامات، مریوان عقب‌نشینی را ادامه دادند زمانی که مردم مریوان متوجه شدند شهید چمران در حال آمدن و در راه مریوان است روحیه گرفتند و گروهک‌های ضدانقلاب را به عقب راندند. در واقع با خواسته ما رئیس ایل جوانرود با نیروهای نگذاشت نیروی کمکی به ضدانقلابیون برسد از آن طرف هم نیروهای (ج.ا.ا) و مردم شریف مریوان، گروهک‌های ضدانقلاب را عقب راندند و نگذاشتند نیروی کمکی آنها به پناه برسد و شهید چمران با همکاری برادران سپاه، ارتش، ژاندارمری، مردم، هوانیروز و هواناها تعدادی از ضد انقلابیون را بدرک واصل و باقیمانده به شکلی که در بالا عرض شد متواری شدند در نتیجه توطئه شوم مزدوران استکبار جهانی که می‌خواستند پناه را در این منطقه پایتخت خودشان کنند نقش بر آب شد و با شکست حصر و آزادی شهر، مشکل پناه نیز برای همیشه

حل و مرتفع گردید.

دکتر چمران روز ۱۳۵۸/۰۵/۲۶ با تلگراف به محضر حضرت امام راحل(ره) فرمانده معظم کل قوا و رونوشت به ریاست محترم (ج.ا.ا) و نخست‌وزیر و فرمانده ژاندارمری، به وسیله بی‌سیم مخابره می‌نماید مبنی بر اینکه در مدت ۴۸ ساعتی که در ژاندارمری پناه بودم فداکاری، تلاش بی‌وقفه و همکاری بی‌شائبه پرسنل بی‌نظیر بود استدعای بذل توجه را دارم. بدنبال این درخواست دکتر چمران، ابلاغ تشویق دو درجه برای حسن یوسفی فرمانده پاسگاه ژاندارمری پناه از صدا و سیما



(ج.ا.ا) پخش گردید. و دو روز بعد برای ستوان محمدحسن معادی‌خواه سرپرست گروهان ژاندارمری و خلبان هاشمی و تکنیسین بالگرد و ۶ نفر درجه‌دار ژاندارمری هر کدام یک سال ارشدیت ابلاغ گردید.

پس از آزادسازی پناه

چند روز بعد یک نفر از پرسنل ژاندارمری در پاسگاه شوشمی توسط عراقی‌ها تیر خورده بود، من با بالگرد به خلبانی ستوان هاشمی رفتم شوشمی مجروح را سوار کردیم چون حالش

بد بود با پیشنهاد پزشکبار ژاندارمری او را آوردیم بیمارستان پناه. بالگرد جلوی پاسگاه ژاندارمری نشست، دیدم تعداد زیادی به سه دستگاه ریو سوار شده‌اند، رفته جلو متوجه شدم شهید چمران تشریف دارند. خدمتشان رسیدم پس از سلام و احوالپرسی به ایشان عرض کردم این خودروها برای حداکثر ۱۷ نفر ساخته شده و آماده شده گویا حضرت‌عالی می‌خواهید از مسیر نوسود و اورامات به مریوان تشریف ببرید در مسیر گردنه‌های زیادی وجود دارد و برای کمین زدن و یا کمین خوردن بسیار مناسب است وانگهی این خودروها قادر نیستند این تعداد نیرو را در این مسیر حمل نمایند پیشنهاد می‌نمایم جناب‌عالی با بالگرد ما این مسیر را ابتدا شناسایی و کنترل فرمایید سپس اتخاذ تصمیم نمایید. دکتر چمران پیشنهاد ما را پذیرفتند و با خلبان ستوان هاشمی به طرف نوسود و نودشه پرواز کردند و با مهارت خلبان ژاندارمری در پاسگاه دو آب می‌نشینند و توسط جناب خطایی افسر مهندس ناحیه در آنجا ما برجی ساخته بودیم و پرسنل در آنجا مستقر بودند. شهید چمران از آنان نیز اطلاعاتی می‌گیرند و سپس پرواز کرده مسیر را کاملاً بررسی و شناسایی و کنترل می‌نمایند. در مراجعت فرمودند خلبان ژاندارمری مهارت خیلی خوبی داشت و من فکر نمی‌کردم چنین پرسنل شجاع و فداکاری در ژاندارمری وجود داشته باشد. گفته‌های شما صحت دارد و بیش از شش نفر صلاح نیست سوار این خودروها شوند چون مسیر خیلی پیچ و خم و گردنه دارد لذا دکتر با آرایش جدید آماده حرکت شدند.

هماهنگی و همکاری با نهادها و مردم

با توجه به همکاری اینجانب و تعدادی از پرسنل ژاندارمری ستاد ناحیه همچنین خلبانان ژاندارمری و پرسنل گروهان و پاسگاه ژاندارمری پناه با دکتر چمران در آزادسازی شهر

پاوه ایشان اعتماد بالایی نسبت به این سرباز کوچک اسلام و هم‌زمان پیدا کردند. در نتیجه دستوراتشان را به من ابلاغ می‌کردند و ما با تمام وجود و امکانات تلاش می‌کردیم مو به مو دستورات آن بزرگوار را اجرا نماییم و همین امر سبب شده بود تعدادی از مقامات استان از این بابت دلخور شوند و نسبت به من کینه‌ورزی نمایند ولی خدا می‌داند من و هم‌زمان برای حل مشکلات استان اقدام و عمل می‌کردیم زیرا که اثرات مثبتی در برقراری نظم و امنیت حوزه استحفاظی ژاندارمری کرمانشاه را دربر داشت.

همکاری با جهاد سازندگی کرمانشاه

در آبان سال ۱۳۵۸ آقای شریفی رئیس جهاد سازندگی کرمانشاه بود. چون فصل برداشت گندم‌های منطقه فرا رسیده بود و مردم هم منطقه را ترک کرده بودند؛ دکتر چمران ایشان را به من معرفی فرمودند و ما نیرو گذاشتیم جهاد گندم‌ها را درو کرد و از حیف و میل و خراب شدن جلوگیری به عمل آورده شد، همچنین با آقای سعیدی مسئول جذب و استخدام جهاد سازندگی کرمانشاه همکاری نموده و برایش محافظ گذاشتیم. امنیتش را برقرار و در شناسایی افراد نیز به ایشان کمک کردیم تا ایشان توانستند نیروهای جهاد سازندگی را جذب و استخدام نمایند.

همکاری با جناب سروان همتی نماینده دکتر چمران

دکتر چمران از تهران جناب سروان همتی را به منطقه فرستاد. او افسری شجاع، دلاور و متعهدی بود. من ایشان را به فرمانده هنگ ایلام معرفی کردم. در آنجا نیروی بومی و عشایر داوطلب خیلی زیاد بود. ظرف مدت ۱۰-۱۵ روز حدود یک گردان از عشایر ملکشاهی و قلخانی و ایل کلهر را جمع کردیم. آنان را آوردند در ستاد لشکر آموزش دادند. ایشان آن قدر در دل افراد داوطلب جا باز کرده بود که فدایی او شده



بودند. فرمانده لشکر جناب سرهنگ فریدون شهلائی بود. پدر یکی از افراد داوطلبین عشایر برای دیدن فرزندش آمده بود و به پسرش می‌گفت برایت خانه و ماشین می‌خرم، هر چه خواهی برایت تهیه می‌کنم ولی از این آموزش بیا بیرون. پسر در پاسخ پدرش گفت: مرده شور خودت و پولت را ببرد، من می‌خواهم در این واحد باشم و با ضدانقلاب مبارزه نمایم. این نتیجه فرماندهی دلسوزانه جناب سروان همتی بود که در دل نیروها نفوذ کرده بود و همچنین ابتکار و برنامه‌ریزی دکتر چمران را به خوبی نشان می‌داد.

کمک رسانی به روستائیان استان کرمانشاه

در سال ۱۳۵۸ پس از شکست ضدانقلاب و فرار آنان از اطراف پاوه کمبود دارو و فقدان پزشک و مواد غذایی در پاوه نگرانی مردم را فراهم کرده بود. اما با کمک مردم و خیرین و بهداری استان‌های (همدان، کرمانشاه، ایلام و همچنین لشکر کرمانشاه) دارو تهیه نمودیم و یک نفر پزشک وظیفه را با داروهای تهیه شده به پاوه فرستادیم که اثرات مثبتی داشت همچنین ۶ تن برنج اهدایی مردم گیلان که حاج آقا عراقی آورده بود توسط پرسنل ژاندارمری کرمانشاه بین مردم در روستاها به ویژه پاوه توزیع گردید که این مورد هم تأثیر فوق‌العاده و مثبتی در بین مردم بجا گذاشت.



امیر سرتیپ دوم علی اسلامی معاون عملیاتی ژاندارمری:

با پای پیاده کلیه مرزهای کشور را پیموده بود

امیر اخیانی از پیشکسوتان ما محسوب می‌شد و زمانی که من در ناحیه سیستان و بلوچستان بودم ایشان رئیس ستاد ژاندارمری بودند و پس از انتخاب من به عنوان



معاونت عملیات ژاندارمری، ایشان به وزارت کشور رفته بودند لذا آنچه از ایشان می‌دانم در حد ارتباطات مکاتبه‌ای و هدایت‌های فرماندهی ایشان بود که بسیار هوشمندانه صورت می‌گرفت.

فرماندهی فعال و خستگی ناپذیر بود و از نظر اخلاقی بسیار آرام و به دور از تنش بود و هدایتگر خوبی محسوب می‌شد.

از ویژگی‌های بارزشان می‌توانم از دانش منحصر به فرد به مرزها یاد کنم. کلیه مرزها را می‌شناخت. از کلیه پاسگاه‌ها و جاده‌های مرزی مطلع بود و شاید یکی از معدود کسانی باشد که پای پیاده کلیه مرزهای کشور را پیموده است و این به این دلیل بود که انتخاب جایگاه تمامی میله‌های مرزی به وسیله این امیر بزرگوار صورت می‌گرفت.



امیر سرتیپ دوم بازنشسته محمد تاجدینی: مهمترین ویژگی‌های امیر اخیانی اخلاق، ایمان، دیانت و متانت در پیشبرد کارها بود

در وصف خصوصیات اخلاقی امیر سرتیپ دوم اخیانی هرچه بگوییم کم گفته ایم. ایشان فرمانده ای با ایمان، با دانش و با حوصله بود و همیشه برای یگان‌های ژاندارمری یک راهنما و هدایت کننده محسوب می شد.

خوب به خاطر دارم که در زمان تصدی ایشان به عنوان رئیس ستاد ژاندارمری، به واسطه اعتقاد و ایمانی که به کار داشت همواره مسئولیت فرماندهی ژاندارمری از سوی فرماندهان وقت از جمله سرکار سرهنگ ستاد بازنشسته حسنعلی فروزان، امیر کوچک زاده و امیر سرتیپ مرحوم نجفداری به ایشان واگذار شد.

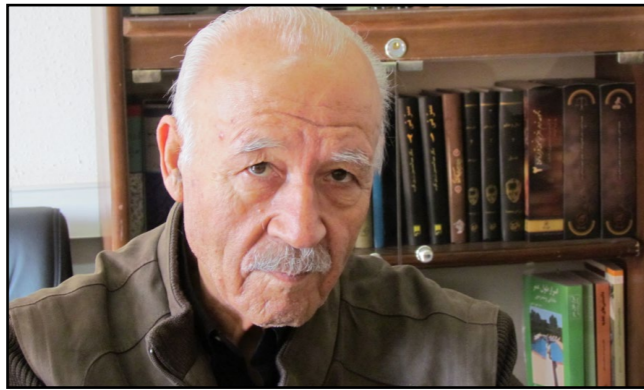
من از سال ۵۹ و به ویژه در سالهایی که در آذربایجان غربی و سیستان و بلوچستان خدمت می کردم، با مرحوم امیر اخیانی از نزدیک در ارتباط بودم که این ارتباط تا لحظات پایانی عمر ایشان ادامه داشت. اگر بخواهم ویژگی‌های اخلاقی ایشان را که حاصل سی و اندی سال دوستی با اوست بیان کنم، باید بگوییم که مهمترین ویژگی‌های امیر اخیانی اخلاق، ایمان، دیانت و متانت در پیشبرد کارها بود. اینها اکتسابی نبودند بلکه در ذاتش بود.

یکی دیگر از ویژگی‌های بارز ایشان خونسردی بود که جایگاه ویژه ای در بحث مدیریت دارد. تا حد امکان تلاش می کرد از تنبیه و توبیخ جلوگیری نماید. تاکیدشان به فرماندهان در ارتباط با زبردستان همواره

به یک جمله ختم می شد؛ کارکنان را با آموزش و هدایت به آنچه می‌خواهید برسانید نه با تنبیه.

امیر اخیانی علاوه بر ویژگیهای منحصر به فردش در بحث مدیریت، در کارهای اجرایی نیز مرزبانی خیره بود. به تمامی مرزهای کشور احاطه داشت و تمامی طرح‌های انسداد مرزها به ویژه انسداد مرزهای ناامن شرق کشور محصل تدابیر ایشان در وزارت کشور بود.

همواره به عنوان یک حامی می شد روی او حساب کرد. خوب به خاطر دارم در سالهایی که فرمانده ناحیه آذربایجان غربی بودم احزاب مختلف ناامنی ایجاد کرده بودند و به صور مختلف با آنها درگیر بودیم. من در آن زمان پیشنهاد دادم که با توجه به وضعیت مرزهای غربی، مسئولیت امنیت داخلی در روستاها و شهرهای فاقد شهربانی به ژاندارمری واگذار شود و ارتش و سپاه در مرزها مشغول باشند تا اخلاص در کارها صورت نگیرد. این پیشنهاد از طریق رکن ۲ ناحیه به رکن ۲ تهران ارسال شد و امیر اخیانی برای جامه عمل پوشیدن به این پیشنهاد حمایت خوبی کرد. در نهایت طرح مسیر خودش را از طریق تیمسار سرلشکر شادمهر رئیس ستاد مشترک ارتش طی کرد و مورد تایید امام(ره) قرار گرفت. پس از تایید این پیشنهاد از سوی شورای امنیت کشور، امیر اخیانی اولین کسی بود که با بنده تماس گرفت و گفت: تبریک می گویم امروز طرح شما تایید شد. خیلی خوشحال شدم.



امیر سرتیپ دوم بازنشسته محبوب تیموری:

و جب به وجب مرزها را می شناخت

امیر اخیانی شخصیت والایی در عرصه نظم و امنیت داشت و شاید اصلی ترین ویژگی ایشان در کنار ایمان، نظم در کارها و دانش منحصر به فردش بود. ایشان در دانشکده افسری ارتش فارغ‌التحصیل شده و تا سال ۱۳۴۲ که ارتش مرزها را به ژاندارمری تحویل داد، در ارتش خدمت می‌کرد و پس از آن به ژاندارمری منتقل شد و پله‌های ترقی را از فرماندهی گروهان تا ریاست ستاد ژاندارمری طی کرد.

ارتباط من با امیر اخیانی به سال ۱۳۵۱ بر می‌گردد. در آن دوران من رئیس اداره معاهدات مرزبانی بودم و ایشان پس از طی دوره عالی در شیراز، برای خدمت به جلفا می‌رفت. بنده موظف بودم پیش از حضور ایشان در منطقه، یکسری اصول را یادآور شوم. جلسه من با امیر اخیانی اولین دیدار رسمی ما بود و این ارتباط تا سال ۱۳۶۱ که به عنوان فرمانده مرزبانی معرفی شدند و من جانشین ایشان شدم ادامه داشت.

یکی از اقدامات قابل ستایش ایشان در آزادی پاره بود. در زمانی که فرمانده ناحیه ژاندارمری کرمانشاه بود مسئله پاره رخ داد که با دستور تیمسار فلاحی مسئولیت ارسال تجهیزات و مهمات را بر عهده گرفت و با درایت و تیزهوشی منحصر به فرد او و نیروهایش، شهید چمران که در محاصره دشمن بود نجات پیدا کرد و پاره آزاد شد. بی شک اگر ایشان نبودند این مهم به راحتی رخ نمی‌داد.

من این افتخار را داشتم که در آخرین مسئولیت ایشان در ژاندارمری به عنوان فرمانده مرزبانی، جانشین ایشان شوم. از نزدیک با توانمندی‌های ایشان در مرز آشنا بودم. مرز را به طور کامل می‌شناخت و وجب به وجب آن را در ذهن داشت. از هر کجای مرز که سخن می‌گفتیم پاسگاه، جاده، ناهمواری‌ها، حتی قهوه خانه‌های اطراف آن را به ما می‌گفت. به نظر من مهمترین خدمتی که به مرزها در آن دوران کرد ساخت تعداد زیادی جاده و پاسگاه مرزی است.



جناب سرهنگ بازنشسته نوید اخیانی فرزند امیر اخیانی او در سال ۱۳۵۷ پس از اخذ مدرک دیپلم وارد دانشکده خلیانی ارتش شد اما وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی و تعطیلی دانشگاه باعث شد تا از این دانشکده جدا شود و به خدمت سربازی برود.

وی پس از پایان خدمت سربازی، مدتی رئیس فروشگاه شماره ۳ وزارت بهداشت شد اما با وقوع جنگ طاقت نیاورد و همچون پدر فشارهای مرز را بر زندگی آرام شهری ترجیح داد و در ژاندارمری استخدام شد.

وقتی در خصوص پدر از این پیشکسوت سوال کردیم قبل از آنکه وصف حالی از ایشان دهد شروع به بیان خاطراتی کرد که از دل هر کدام از آنها می شد ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان را یافت:

به نماز بسیار اهمیت می داد

زمانی که ایشان فرمانده مرزی بود، خانواده مادرش تابستان‌ها به آنجا می آمدند و به ما سر

جناب سرهنگ بازنشسته نوید اخیانی:

درس‌هایی که از پدرم آموختم

می‌زدند. پدرم عادت داشت ظهرها برای نماز و ناهار به خانه می آمدند و یک‌ساعتی در منزل بودند و دوباره به پاسگاه باز می گشتند. یک روز پدر بزرگم که از خان‌های قدیمی بود پس از اینکه پدر مشغول نماز خواندن شد به مسخره به پدرم گفت: من دیگه فقط افسر شاهنشاهی ندیده بودم که نماز بخواند. پدرم خندید و بدون آنکه حرفی بزند، رفت.

درگیری با رئیس ساواک اردبیل

پدرم فرد آرامی بود اما به هیچ وجه باج به کسی نمی داد. اولین روزهایی که به اردبیل آمده بودیم خانه ای پیدا نکردیم و کامیون اسباب و اثاثیه در ژاندارمری ناحیه پارک بود و یک اتاق با ۴ تخت برای خانواده ما مهیا شده بود. حدود یک ماه ما اینگونه در اردبیل بودیم. البته در بندر ترکمن هم یک‌ماهی در چادرهای ترکمن زندگی کرده بودیم و با این وضعیت تا حدودی آشنایی داشتیم.

من در طول این مدت همیشه در دفتر پدر بودم و اتفاقات را از نزدیک می دیدم. یک روز آقای حاج حبیبی رئیس ساواک اردبیل به اتاق پدرم آمد و پس از خوش و بشی گفت: جناب آقای اخیانی یادتان باشد آنهایی که همراه نبودند زود رفتند. به پدرم

خیلی برخورد اما با کمال خونسردی با دژبان جلوی درب که فرد تنومندی بود تماس گرفت و گفت: آقای کافی زحمت بکشید و با دو تا سرباز بیایید اتاق من...

آقای حاج حبیبی همچنان مشغول صحبت بود که آقای کافی و سربازها وارد اتاق شدند و احترام گذاشتند. پدرم با همان خونسردی خاصش گفت: جناب آقای حاج حبیبی را به بیرون راهنمایی کنید. ایشان تا روزی که من در اینجا هستم با من دیدار دیگری نخواهد داشت. این درگیری‌ها تا زمانی که رئیس ساواک قصد رفتن به مکه را داشت بیشتر شد. ایشان برای حلالیت با همسرش به منزل ما آمده بود. پدرم در همان جمله اول به ایشان گفت: شما اگر در آب زمزم هم غسل کنید تطهیر نخواهید شد.

این حرکات پدر موجب درگیری شدید رئیس ساواک با وی شد و در نهایت یک روز تیمسار دانشور فرمانده وقت ژاندارمری او را به تهران خواست و گفت: استاندار و رئیس ساواک اردبیل از طریق ارتشبد قره باغی و ارتشبد نصیری به من فشار می آورند که تو را عوض کنم. من نمی توانم حرف آنها را زمین بگذارم و از طرفی هم نمی خواهم به

ابهت شما صدمه زده شود لذا شما را با این تدبیر که قرار است به تیمساری مفتخر شوید برای طی دوره فرماندهی و ستاد به تهران منتقل می‌کنم. و بدین ترتیب پدرم از اردبیل بیرون آمد.

امتناع از هدیه شاه

پدرم با عشق و علاقه کار می کرد و از حضورش در کسوت ژاندارمری لذت می‌برد و تنها ثروتش از دنیا همان خانه‌ای است که در گوهردشت دارد و آن را با ارث پدری خریده است. یاد می‌آید در ایامی که در بندر ترکمن بودیم، خدمات پدرم در مرزها از طریق سرلشکر مزین که نماینده مخصوص شاه در گرگان، رشت، گنبد و بجنورد بود به اطلاع رسیده و شاه به سرلشکر مزین دستور داد که هر زمینی را که ایشان می‌خواهد به عنوان تشویق به ایشان اهدا کنید. سرلشکر مزین پدرم را خواست و موضوع را به ایشان گفت. پدرم با امتناع از این هدیه گفته بود: همین حقوقم کافی است. روزی من به شوخی به پدرم گفتم: اگر آن زمینها را گرفته بودید الان غمی نداشتیم. پدرم گفت: آن زمان زمین داشتیم اما من دیگر اخیانی نبودم.

سیلی زدن به افسری که زنش را طلاق داد

سه، چهار جرم برای پدرم قابل گذشت نبود: دزدی، شرب خمر، مسائل ناموسی و درجه داری که پس از دریافت درجه افسری همسرش را طلاق می داد. یادم می آید رئیس ضداطلاعات هنگ

اردبیل پس از طی دوره دانشکده افسری، از درجه گروهبانی به افسری رسید. ایشان وقتی افسر شد با این تفکر که همسرم دیگر در شان و جایگاهم نیست او را طلاق داد و این مسئله خشم پدرم را به همراه داشت. می‌گفت کسی که زنش را طلاق دهد افسر نیست. این عصبانیت به حدی بود که به هر بهانه‌ای او را بازخواست می‌کرد. حتی شنیدم یکبار از فرط عصبانیت در مراسم صبحگاه سیلی محکمی به گوش این افسر نواخته بود.

نصیحت پدرانه برای من

پس از آنکه به عنوان رئیس فروشگاه شماره ۳ وزارت بهداشت انتخاب شدم در حسابرسی پایان اولین سال ۶۵ هزار تومان کم آوردم. علت را نفهمیدم اما هر کاری کردم نتوانستم موضوع را برای خودم توجیه کنم. با پدرم مشورت کردم، او گفت: بهترین راه این است که بگویید از حقوقتان ماه به ماه کم کنند تا کاستی جبران شود و شما از این به بعد حواستان را بیشتر جمع کنید.

من ماهی ۶ هزار تومان حقوق می‌گرفتم و کسر این میزان یعنی یک‌سال مجانی کار کردن. در آن زمان یک بسته سیگار دولتی به کارکنان ۷ تومان و فروش آزاد آن حدود ۱۰۰ تومان بود. یک روز به مادرم گفتم: من کاری نکردم که این مکافتم باشد. یک کارتن سیگار که بفروشم مشکلم رفع می‌شود. موضوع همان شب به گوش پدرم رسید و با توجه به اینکه فردای آن روز قرار

بود با جناب آقای ناطق نوری وزیر کشور به مرز بروم، نتوانست با من صحبت کند. صبح که بیدار شدم یه برگه کاغذ روی آئینه اتاقم دیدم که هنوز آن را یادگاری نگه داشتم و حتی در مراسم ختم این بزرگوار خواندم:

«برنامه ای که داری انجام نده به صلاح تو نیست. بیشتر فکر کن و باش تا من برگردم و بیشتر با تو صحبت کنم. در این دوره و زمانه آنکس که بیشتر خود را به تو نزدیک می‌کند کمتر به او اعتماد کن. اگر این کار را کردی برای همیشه بایستی تحت نفوذ آنها باشی و هر کاری کردند هیچ‌نگویی.»

به آبروی خود و خانواده ات بیشتر از همه چیز اهمیت بده. پول را می‌شود پیدا کرد ولی آبرو را خیر. امضاء: پدرت»

عیسی مسیح و انجیلش

پدرم به عیسی مسیح و انجیلش معروف بود. آن موقع که هنوز باب نبود اطلاعات را در دفتر بنویسند، پدرم دفتری داشت که تمامی وقایع هنگ را در آن می نوشت. یکی از مهمترین اطلاعات این دفتر نام کلیه پرسنل زیرمجموعه، تعداد فرزندان، وضعیت مالی و خانوادگی و... آنها بود. کاملاً به وضعیت زیرمجموعه اشراف داشت و هر موقع نقل و انتقالات شروع می شد با بررسی همین اطلاعات اقدام می کرد. مثلاً حواسش بود که پدری که فرزندش درس می‌خواند را بی‌موقع منتقل نکند.

